

نقد و معرفی کتاب

دستور زبان فارسی ادبی معاصر

Ю. А. Рубинчик, *Грамматика современного персидского литературного языка*, Москва: Восточная литература, 2001.

یوری آرونوویچ روبینچیک، متولد ۱۳۰۲/۱۹۲۳ در مسکو، از پرسابقه‌ترین و پرکارترین فارسی‌شناسان روس است.^۱ روبینچیک پیش از اثر حاضر، در سال ۱۳۳۹/۱۹۶۰ نیز کتاب مختصری درباره زبان فارسی با عنوان زبان فارسی معاصر منتشر کرده بود که در آن به اجمال ویژگیهای دستور زبان فارسی نشان داده شده بود (روبینچیک ۱۹۶۰)، اما این بار وی تلاش کرده است تا مجموع دانش خود درباره زبان فارسی امروز را در یک کتاب گرد آورد که این نکته البته به افزایش حجم کتاب و رسیدن تعداد صفحات آن به ۶۰۰ صفحه انجامیده است. حجم بالای کتاب به این دلیل نیز می‌باشد که مثالهای پرشمار متن همگی هم به خط فارسی آمده است، هم با حروف لاتین آوانویسی شده و هم ترجمه روسی آنها ذکر شده است.

جدا از پیشگفتار و مقدمه، کتاب شامل سه فصل اصلی است، فصل یکم: ساخت آوایی و ساختواری کلمه در زبان فارسی، فصل دوم: صرف، فصل سوم: نحو. هر فصل به بخشهای متعددی تقسیم شده است که در هر یک موضوع مورد بررسی به گونه‌ای گسترده به بحث گذاشته شده است. روش توصیف البته همزمانی است، اما در پاره‌ای موارد، هنگام تحلیل و تفسیر نکات خاص، رویکرد در زمانی (تاریخی) نیز به‌کار گرفته شده است.

در پیشگفتار پیش از هر چیز بر این نکته تأکید می‌شود که مسائل حل‌ناشده فراوانی در دستور زبان فارسی وجود دارد که یا به هیچ‌وجه بررسی نشده‌اند و یا بسیار کم مورد توجه قرار گرفته‌اند. مؤلف اشکال عمده دستورهای سنتی را آمیختن زبان معاصر و زبان قدیم (فارسی نوی آغازی) می‌داند و می‌گوید پیش از همه در روسیه و غرب بود که تفاوت‌های واژگانی و دستوری زبان فارسی امروز و فارسی قدیم مورد تأکید قرار گرفت، اما به گروه دیگری از دستورنویسان ایرانی نیز

۱. در مورد نویسنده رک. (شجاعی ۱۳۷۱)

اشاره می‌کند که در بررسی‌های خود زبان امروز و عمدتاً زبان نثر را کانون توجه قرار داده و از روش‌های زبان‌شناسی نوین بهره می‌گیرند. خانلری، صادقی، حداد عادل، تقضلی، نجفی، سعادت، باطنی و سمیعی را از این گروه برمی‌شمارد.

نویسنده بیکرهٔ زبانی خود را آثار نویسندگان امروز ایران، متون علمی و روزنامه‌ها و مجلات فارسی معرفی می‌کند. همچنین گونهٔ زبانی مورد بررسی را زبان فارسی ادبی امروز می‌نامد که به زعم وی دورهٔ از مشروطه به این سو را در برمی‌گیرد. این نکته نیز ذکر می‌شود که گاه نمونه‌هایی از زبان گفتاری روزمره آورده شده است. روبینچیک بنیان زبان گفتاری روزمره را از سویی لهجهٔ تهرانی و از سوی دیگر فارسی ادبی قدیم می‌داند.

وی در مقدمه به چند قومی و چند زبانی بودن ایران اشاره می‌کند و تعداد کسانی را که زبان مادریشان فارسی است، البته بدون ذکر هیچ‌سند و مدرکی، اندکی کمتر از نصف جمعیت کشور می‌داند. فرهنگستان زبان و ادب فارسی و دو فرهنگستان پیشین معرفی شده و سپس مختصراً روند تاریخی تثبیت زبان فارسی به عنوان زبان ملی کشور شرح داده می‌شود. تحولات تاریخی را که از سدهٔ ۱۶ میلادی/۱۰ هجری آغاز شد، نقطهٔ آغاز انشعاب در زبان فارسی قدیم می‌داند و می‌افزاید که این تحولات در نهایت به شکل‌گیری سه زبان خویشاوند نزدیک، یعنی فارسی، تاجیکی و فارسی کابلی انجامید، نظری که کمتر زبان‌شناسی از اهالی ایران، افغانستان و تاجیکستان آن را می‌پذیرد، اما ایران‌شناسان روس و از جمله روبینچیک همچنان بر آن پای می‌فشارند.

در بخش بعدی مقدمه پیشینهٔ دستورنویسی (یا درست‌تر، اشارات دستوری) را در دورهٔ نوین زبان فارسی (دورهٔ پس از اسلام) از نخستین فرهنگها تا کتابهای عروض و پس از آن ذکر می‌کند. نخستین دستورنویس فارسی را، در معنای امروزی آن، نه میرزا حبیب اصفهانی، بلکه عبدالکریم ایروانی می‌داند که کتاب او در ۱۸۹۳/۱۳۱۱ قمری در تبریز منتشر شده است (ص ۱۳). هر چند برای دبستان پارسی میرزا حبیب همچنان جایگاه ویژه‌ای قائل است. سپس به نسل تازهٔ دستورنویسان از خانلری به بعد اشاره دارد و در پایان مشهورترین دستورنویسان زبان فارسی را در روسیه و غرب معرفی می‌کند.

در آغاز فصل اول کتاب که به ساخت آوایی و ساختواری کلمه در زبان فارسی اختصاص یافته، نویسنده یادآوری می‌کند که طرح مسائل آوایی و واجی تنها در جهت روشن نمودن ساختار واژه و فرایندهای واج-واژی بوده است. مسائلی مانند ظهور صامت میانجی -g- در صورت جمع اسمهای جاندار که به مصوت -e- ختم می‌شوند، تبدیل پیشوند نفی -na- در فعلها به -me-، هنگامی که این پیشوند پیش از جزء پیشین -mi- قرار می‌گیرد و تغییرات واج-واژی مصوتها و صامتها در زبان شعرا از این گونه مسائل دانسته شده است.

در تقسیم‌بندی مصوت‌های فارسی وجود شش مصوت ساده \bar{a} , \bar{i} , \bar{u} , \bar{e} , \bar{a} و \bar{o} و دو مصوت مرکب ey و ow را می‌پذیرد و با آنکه به پایان‌نامه دکترای ولادیمیر ایوانوف، چاپ ۱۹۹۶، اشاره می‌کند که در آن بازگشت به توصیف کمی مصوت‌های فارسی و تقسیم آنها به کوتاه و بلند پیشنهاد شده بوده، مصوت‌های ساده فارسی را از دیدگاه کیفی به دو گروه پایدار (\bar{a} , \bar{i} , \bar{u}) و ناپایدار (\bar{e} , \bar{a}) تقسیم می‌کند. در توصیف صامت‌های فارسی وجود صامت انسدادی چاکنایی (ع، ع) را که آن را یک صامت عربی می‌داند، در زبان فارسی محرز دانسته و ۲۳ صامت برای زبان فارسی امروز برمی‌شمارد. اما نمود همزه را تنها در واژه‌های عربی، آن هم فقط در وسط و پایان واژه ممکن می‌شمارد، مانند: معنی $ma'ni$ و ربع rob' . دیگر آنکه تلفظ صامت انسدادی چاکنایی را خاص سبک بسیار رسمی و تلفظ عربی‌شده می‌داند و می‌افزاید که در سبک گفتاری روزمره این صامت به هیچ وجه به‌کار نمی‌رود. جدا از این صامت که آن را به شکل قراردادی همزه می‌نامند، صامت q (غ، ق) را نیز از آواهایی می‌داند که در فارسی میانه وجود نداشته و به تأثیر زبان عربی در فارسی نو به‌کار می‌رود (ص ۳۰).

از نکات دیگری که روبینچیک در قسمت روندها و فرایندهای آوایی در زنجیره گفتار به آن اشاره می‌کند، آن است که می‌گوید هر چند در واژه‌های مرکب تکرار یک صامت در پایان تکواژ اول و آغاز تکواژ دوم به تلفظ مشدد آن صامت می‌انجامد (مانند: پاک کن $p\ddot{a}kkon$ ، شب‌بوی $\ddot{s}abbuy$ ، ساززن $s\ddot{a}zzan$)، اما هنگام پیوند تکواژهای وابسته، مانند ها-ی جمع و-ترین در صفتها، این اتفاق رخ نمی‌دهد: سلاحها $sel\ddot{a}hh\ddot{a}$ ، روباهها $rub\ddot{a}hh\ddot{a}$ ، سخت‌ترین $saxttarin$. در این موارد هر یک از صامت‌های پایان تکواژ آزاد و آغاز تکواژ وابسته جداگانه و با وضوح تلفظ می‌شوند (ص ۳۲).

در زمینه جنبه واج‌شناختی آوای فارسی نیز، جدا از مواردی که در بررسیهای دیگر هم غالباً به آنها اشاره می‌شود، نویسنده تقطیع مصوت‌های مرکب فارسی را به دو واج روش پذیرفتنی‌تری می‌داند. دلیل وی آن است که واج را مطابق تعریف نه تنها کوچک‌ترین جزء نظام آوایی زبان، بلکه جزء تقطیع‌ناپذیر آن نیز می‌داند، حال آنکه به گفته وی مصوت‌های مرکب فارسی در هنگام افزودن کسره اضافه یا -ان جمع به دنبال آنها در دو هجای جدا از هم قرار می‌گیرند و مرز هجا از میان آنها می‌گذرد، مانند مصوت مرکب ey در ney و برش آن در ترکیب $ne-ye qalam$ ، و یا مصوت مرکب ow در $peyrow$ و جدا شدن دو جزء آن در حالت جمع: $pey-ro-v\ddot{a}n$ (ص ۳۳).

در قسمت هجا و تقطیع هجایی (ص ۴۰-۳۵) همچون دیگر نوشته‌های گذشته خود، روبینچیک از نظریه وجود شش هجا در زبان فارسی طرفداری می‌کند که به ترتیب زیرند:

۱. v ، مانند \bar{a} در آ، کوتاه شده آقا؛

۲. VC، مانند āb (آب)؛

۳. VCC، مانند ast (است)؛

۴. CV، مانند ku (کو؟)؛

۵. CVC، مانند mār (مار)؛

۶. CVCC، مانند pust (پوست)؛

پایه این تقسیم‌بندی از نظر روبینچیک عدم امکان تلفظ همزه در آغاز هجاست. در ادامه و بر پایه همین تقسیم‌بندی، امکانات و محدودیتهای گوناگون در ترکیب هجاها بررسی شده است.

در بحث مربوط به تکیه در واژه‌های فارسی ثابت بودن نسبی تکیه و متابعت وام‌واژه‌ها (چه عربی و چه اروپایی) از قواعد تکیه فارسی با مثالهای گوناگون نشان داده شده است. اما در آنجا که نویسنده استثنائات مربوط به قاعده تکیه بر بودن هجای پایانی را ذکر می‌کند، واژه یعنی را نیز می‌آورد که درست نیست (ص ۴۳). البته ممکن است در گفتار بعضی وعاظ و در گونه خاصی از زبان گفتاری رسمی این واژه به صورت ya'ni تلفظ شود.^۱ اما تلفظ رایج آن مسلماً به صورت ya'ni است. در همین جا کلمه مگر نیز تنها به صورت māgar آورده شده، حال آنکه در این کلمه، بسته به نقش و مفهوم آن، تکیه روی هجای نخست یا پایانی قرار می‌گیرد، مقایسه کنید:

ما هم می‌آئیم، مگر اینکه راه بسته باشد. (māgar در نقش حرف ربط استثنا)

مگر نمی‌خواستی بروی؟ (magár در نقش ادات پرسشی)^۲

دیگر آنکه در مورد فعلهای پیشوندی به درستی اشاره شده که در این فعلها تکیه اصلی روی پیشوند قرار می‌گیرد، اما مثالهای ذکر شده (با توجه به ترجمه روسی آنها) چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. در دو فعل برخاستن و درآوردن که به عنوان مثال آورده شده، تکیه روی پیشوند گذاشته شده است (ص ۴۴)، اما این تنها در صورتی می‌تواند درست باشد که این دو فعل را نه صورتهای مصدری، بلکه صورت سوم شخص جمع زمان گذشته در گونه گفتاری به‌شمار آوریم. این نیز با توجه به ترجمه روسی آنها که به شکل مصدر آمده، نادرست است. جالب آنکه نویسنده در پانوشته همین صفحه گفته است که در شکل مصدری فعلهای پیشوندی قرار گرفتن تکیه بر روی هجای پایانی «امکان‌پذیر» است. باید گفت قرار گرفتن تکیه بر روی هجای پایانی در مصدر فعلهای پیشوندی، مانند بقیه افعال فارسی، نه «امکان‌پذیر»، بلکه حتمی است (سامعی ۱۳۷۴).

قسمت بعدی این بخش در باره رابطه میان تکیه واژه و تکیه تکواژ است. روبینچیک کلاً معتقد

۱. تلفظ قدیمتر این کلمه که با اصل عربی آن نیز منطبق است همین تلفظ است. نسلهای قدیمتر بیشتر همین تلفظ را به‌کار می‌برند (مجله زبانشناسی).

۲. در اینجا نیز در تلفظ نسلهای قدیمتر تکیه این کلمه روی هجای اول آن است (مجله زبانشناسی).

است که تکیه در زبان فارسی بیشتر ویژگی تکواژی دارد تا ویژگی واژگانی، بدین معنی که جای قرار گرفتن تکیه، جابه‌جایی تکیه و باقی ماندن تکیه فرعی بر روی تکواژهای سازنده یک واژه مرکب که خود دارای یک تکیه اصلی است، همه حکایت از آن دارد که تکیه در خدمت حفظ استقلال تکواژ است. او البته این نتیجه‌گیری را بر پایه بررسی‌های آزمایشگاهی که پالیاکوف درباره آواشناسی زبان فارسی انجام داده، استوار می‌کند (پالیاکوف ۱۹۸۸)، اما در همین بخش نکاتی درباره تکیه فعل آورده است که با واقعیت زبان فارسی کاملاً ناسازگارند. از جمله می‌گوید در فعلهای تحلیلی (یعنی صورتهایی از فعل که همراه با فعل کمکی صرف می‌شود) هر دو فعل، فعل اصلی و فعل کمکی، تکیه می‌گیرند و در تأیید گفته خود مثالهای زیر را می‌آورد (ص ۴۶):

خواهم رفت xāhām ráft

گفته بودم gofté budám

نادرستی صورتهای بالا کاملاً آشکار است.

دیگر آنکه می‌گوید تکیه فعل فارسی در صورت گذشته ساده بر روی دومین هجا قرار می‌گیرد، اما در زنجیره گفتار ممکن است به هجای پایانی منتقل شود، مانند:

گفتم goftam

من به او گفتم [گفته‌ام] man be u goftám

نخست باید گفت این گزاره اندکی مغشوش می‌نماید، زیرا برخی فعلهای فارسی در صورت گذشته ساده و در سوم شخص مفرد تنها دارای یک هجا هستند. مانند: دید، گفت، رفت، پخت ... گزاره‌ای کلی که در آن از هجای دوم و هجای پایانی سخن رفته باشد، این دسته از فعلها را از شمول خود خارج می‌سازد. دوم آنکه ظاهراً «دومین هجا» یک غلط چاپی است، زیرا در مثال نخست تکیه روی هجای اول است. و سه دیگر آنکه آنچه روبینچیک صورت دیگری از فعل گذشته ساده در زنجیره گفتار پنداشته، در واقع گذشته نقلی است. فعل گذشته نقلی در صورتهای غیر از سوم شخص مفرد در گفتار دچار پدیده‌ای می‌شود که فارسی‌شناسان روس آن را «فشردگی هجا» می‌نامند (برای نمونه رک. پسیکوف ۱۳۸۰: ۳۸) و بر اثر آن صورت goftéam به goftám تبدیل می‌شود که شبیه صورت گذشته ساده است. البته در این صورت اخیر مصوت تکیه بر احتمالاً با کشش بیشتری تلفظ می‌شود.

در بخش دوم از فصل اول نویسنده به ویژگیهای آهنگ جمله در برخی از انواع جملات ساده پرداخته است. جملات مورد بررسی در این بخش عبارت‌اند از جملات خبری، پرسشی، انگیزشی و عاطفی. جملات خبری، پرسشی و عاطفی تقریباً با گروه‌بندی موجود در دیگر دستورهای فارسی هماهنگ است، اما جملات انگیزشی را جملاتی می‌داند که از نظر معنایی فرمان، امر، اخطار،

اعتراض، تهدید، فراخوان و تحریک به انجام عمل را بیان می‌کنند. توضیحات مربوط به آهنگ هر یک از انواع این جملات با نمودار نشان‌دهنده آهنگ زنجیره‌ها یا بخشهای (syntagm) درون جمله و نیز نمودار آهنگ کلی جمله همراه است که افتان یا خیزان بودن آن را نشان می‌دهد. در بخش مربوط به جملات انگیزشی نویسنده نکته‌ای را ذکر کرده که باز آن را نمی‌توان پذیرفت: «در هنگام کاربرد امر قاطعانه‌تر و مصرانه‌تر (معمولاً در زبان گفتاری) چنانچه امر به صورت نفی درآید، به جای پیشوند na- پیشوند ma- به کار می‌رود: مگو (magu) (ص ۵۷). پیشوند نهی ma- امروزه حتی در گفتار رسمی نیز شنیده نمی‌شود. این پیشوند تنها در نثر ادبی، شعر و مانند آن کاربرد دارد.

بخش سوم از فصل اول به مسائل خط و املا اختصاص یافته است. پس از ذکر ناهمخوانی خط کنونی فارسی با نظام آوایی این زبان به بحث اصلاح یا تغییر خط و تاریخچه کوتاهی از طرفداری و مخالفت با آن پرداخته و آنگاه می‌افزاید که پس از انقلاب هیچ مطلبی درباره اصلاح خط عربی-فارسی منتشر نشده و هرگونه صحبتی از این موضوع مضر دانسته شده است (ص ۶۲). اگر این اظهارنظر را درباره بحث تغییر خط بپذیریم (که آن نیز نیازمند بررسی جداگانه‌ای است)، اما بحثها و مناظره‌های گوناگون درباره اصلاح خط را که به ویژه پس از رواج کامپیوتر در ایران درگرفته است، به هیچ رو نمی‌توان نادیده گرفت. نمونه‌ای از این بحثها مطالب فراوان و متنوعی بود که در مجله آدینه و با مشارکت صاحب‌نظرانی همچون دکتر محمدرضا باطنی، دکتر علی محمد حق شناس، ایرج کابلی و مانند آنها منتشر می‌شد.

در بحث پیرامون تاریخ خط فارسی و تغییرات اندکی که این خط در طی هزار و اندی سال از سرگذرانده، روبینچیک اظهار می‌دارد که روند حرکت خط عربی-فارسی به سمت تکامل، نزدیکی به نظام آوایی زبان فارسی و نیز به سمت برخی ساده‌سازیه‌ها و یکدست‌شدگیها بوده است. نکته کاملاً درستی که در این قسمت درباره یکی از حروف مورد بحث فارسی، یعنی تای مربوطه، ذکر شده، آن است که می‌گوید واژه‌های عربی که به تای مربوطه ختم می‌شوند، در فارسی یا با e- یا پایانی و یا با at- پایانی تلفظ می‌شوند. در هر حال هر یک از دو صورت پذیرفته شده در فارسی تغییرناپذیر می‌ماند و اگر هر دوی آنها به کار رود، واژه‌های کاملاً متفاوتی ساخته خواهد شد، مانند مراجعه به معنای روآوری به کسی یا جایی و مراجعه که به معنای بازگشت است. در تأیید این نظر روبینچیک می‌توان نمونه‌های دیگری را نیز ذکر کرد، مانند امینیه به معنای ژاندارمری (در اوایل سده حاضر شمسی) و امینیت به معنای امن بودن و ایمنی؛ و یا نظاره به معنای نگرستن و نظارت به معنای کنترل و بازبینی.

بخش چهارم از فصل اول به ساختار ساختار سازی کلمه در زبان فارسی اختصاص دارد. این

بخش در واقع درآمدی است بر فصل دوم کتاب که کلاً درباره ساختواژه است. در اینجا مسائلی بسیار کلی و بیشتر تاریخی درباره واژه‌های فارسی و وام‌واژه‌ها مطرح شده است. در مورد واژه‌های فارسی نویسنده تنها به کلمات ساده پرداخته و نبودن نشانه‌های صوری در خارج از جمله برای تعیین نوع واژه را از مهمترین مسائل ساختواژه زبان فارسی می‌داند. تأکید همیشگی روبینچیک بر این نکته احتمالاً به سبب آن است که زبان روسی، برخلاف فارسی، یک زبان ترکیبی (synthetic) است و در آن واژه‌ها برحسب تعلقشان به هر یک از بخشهای گفتار شکل یا پایانه خاصی دارند. در ادامه تأثیر زبان عربی بر فارسی تأثیری عظیم دانسته شده، تا اندازه‌ای که این تأثیر برخی واژه‌های فارسی را کلاً از زبان بیرون رانده و به جای آنها تنها معادل عربی آنها باقی مانده است، مانند کلمات کتاب، درس، ساعت، دقیقه. تا پایان این بخش نیز به چگونگی کاربرد واژه‌های عربی، بابهایی رایج در زبان فارسی و استفاده از روشهای واژه‌سازی عربی در فارسی پرداخته شده است. نویسنده هر چند با مثالهایی مانند ساخت قید از صفتها و اسمهای عربی با استفاده از تونین (احتراماً، سریعاً، اقلماً) و یا ساخت ترکیبهای اضافی عربی (مانند جدیدالورود، خالی الذهن) نشان می‌دهد که در فارسی بر پایه انگاره‌های عربی واژه‌ها و ترکیباتی ساخته شده است که در خود زبان عربی وجود ندارد، اما ساخت مشتقات تازه از پایه‌های فارسی بر مبنای انگاره‌های عربی (مانند کفاش از کفش، ممه‌ور از مهر، مزلف از زلف ...) را پدیده نادری می‌داند که در فارسی نمی‌توان به آن به عنوان یک شیوه خاص و مستقل واژه‌سازی نگریست (ص ۸۰).

در بخش پنجم فرایندهای واج-واژی در فارسی بررسی شده است. روبینچیک اصلی‌ترین فرایند واج-واژی را در فارسی میان‌هشت (epenthesis) می‌داند که در موقعیت میان‌مصوتی رخ می‌دهد. موارد نمود این پدیده در سه گروه بررسی شده است: ۱) میان‌هشت y در صورتهای مختلف واژه (تصریف)، مانند افزایش y میان ستاک زمان حال و شناسه شخصی: miguyam؛ ۲) میان‌هشت y در فرایندهای واژه‌سازی (صرف)، مانند افزودن یای مصدری: begošāyad؛ ۳) میان‌هشت g, j, v که هم در تصریف رخ می‌دهد و هم در صرف یا اشتقاق، مانند: gorosne-gān, sabzi-jāt, zāno-vān و یا jo-vin, xāne-gi و مانند اینها. با وجود این روبینچیک به این نکته اشاره نمی‌کند که میان‌هشت میان‌مصوتی در فارسی امروز از دیدگاه همزمانی خود دلیلی است بر وجود یک قاعده آوائی مبنی بر آنکه در فارسی دو مصوت کنار یکدیگر قرار نمی‌گیرند. در عوض وی در کنار صورتهای سینی sini-yi و گیتی giti-yi صورتهای sini-i و giti-i را نیز امکان‌پذیر دانسته است (ص ۸۸).

دومین فرایند پربسامد واج-واژی به نظر نویسنده تأثیر تکیه واژه در تغییر ساخت صرفی است. این فرایند در نمونه‌هایی مانند nāsuz (فعل نهی) و nāsúz (صفت)، gūyā (صفت) و gūyā (صفت)

(قید) که نویسنده آنها را ذکر کرده (ص ۹۴) پذیرفتنی می‌نماید. اما در ادامه بحث جابه‌جایی تکیه در صورتهای فعلی پیش کشیده می‌شود که با توجه به نمونه‌های ارائه شده نمی‌تواند ارتباطی به فرایندهای واج-واژی داشته باشد، زیرا در فعل جابه‌جایی تکیه به تنهایی صورتهای جدید نمی‌سازد، بلکه مثلاً هنگامی که افعال ادات نفی $na/e-$ می‌گیرند، تکیه نیز غالباً به روی مصوت این ادات منتقل می‌شود. پس جابه‌جایی تکیه در افعال پیرو ساخت فعل است و نه برعکس.

فصل دوم به صرف یا ساختواژه اختصاص دارد. در آغاز این فصل روبینچیک بار دیگر به دشواری تفکیک و دسته‌بندی بخشهای گفتار در زبانهای تحلیلی (analythic) اشاره می‌کند که در آنها برخلاف زبانهای ترکیبی (synthetic) واژه‌ها غالباً نشانه‌های مشخصی برای تعیین تعلّقشان به یک طبقه خاص دستوری ندارند. وی در طبقه‌بندی بخشهای گفتار در زبان فارسی که کلاً از زبانهای تحلیلی به‌شمار می‌رود، چهار معیار (۱) معنایی؛ (۲) ساختواژی؛ (۳) نحوی و (۴) واژه ساختی را پیش روی خود نهاده است. با این چهار معیار نویسنده به وجود یازده نوع کلمه در زبان فارسی معتقد است. البته این نکته‌ای است که تصریحاً ذکر نشده، بلکه با بررسی فهرست مندرجات فصل دوم روشن می‌گردد. این یازده نوع کلمه عبارت‌اند از: (۱) اسم، (۲) صفت، (۳) ضمیر، (۴) عدد، (۵) فعل، (۶) قید، (۷) واژه‌های وجه‌نما، (۸) حروف اضافه و پس‌اضافه «را»، (۹) حروف ربط، (۱۰) ادوات، (۱۱) اصوات و واژه‌های نام آوا.

در بخش مربوط به اسم و مفاهیمی که در زبان فارسی با اسم بیان می‌شوند به این نکته اشاره شده است که اسمهایی که در فعلهای مرکب به‌کار می‌روند، بیشتر اسمهایی هستند که معانی عمل یا حالت را می‌رسانند، مانند: گفت‌وگو کردن، زحمت کشیدن، ادامه دادن. البته در همین جا فعل به عهده گرفتن را نیز ذکر می‌کند که در آن ترکیب حرف اضافه+اسم در بخش نامی یا صرف نشونده فعل مرکب به‌کار رفته و نه یک اسم (ص ۱۰۲). از مقولات مربوط به اسم روبینچیک به مقوله شمار، شناخته/ناشناخته و جاندار/بی‌جان پرداخته است. وی مقوله شمار را در فارسی مقوله پیچیده‌ای می‌داند که ویژگیهای منطقی و روانی خاصی دارد و در ادامه جمع بسته شدن اسمهای معنا مانند بی‌علاقگیها، قهرمانیها و اسمهای ذاتی همچون نفتها، روغنها، آبها و مانند اینها را جالب و قابل بحث دانسته است.

مقوله شناخته/ناشناخته را نویسنده با بحث پیرامون ریشه ادات *i-* آغاز می‌کند و می‌آورد که برخی آن را به ضمیر اشاره *aita* و گروهی دیگر به عدد *aiva* (یک) در فارسی باستان بازمی‌گردانند. سپس می‌گوید صرف نظر از ریشه این ادات، امروز در زبان فارسی تنها یک ادات وجود دارد و تقابل شناختگی/ناشناختگی تنها با وجود یا عدم وجود همین یک ادات شکل می‌گیرد (ص ۱۲۰). در پایان به این نکته نیز اشاره می‌شود که این ادات در پاره‌ای موارد از

یک تکواژ وابسته به یک تکواژ واژه‌ساز تبدیل شده است، مانند: چند ← چندی، خیل ← خیلی، قدر ← قدری (ص ۱۲۴).

در مورد مقوله جاندار/بی‌جان روبینچیک به این نکته اشاره می‌کند که تقابل جاندار و بی‌جان در اسمهای فارسی نمود دستوری روشنی ندارد، مانند کاربرد پسوند جمع-ان که ظاهراً مختص اسمهای جاندار است، اما در کلمات چشمان و واژگان نیز به‌کار می‌رود. اشاره دیگر وی در این مورد همان بحث مطابقت نهاد و گزاره در شمار است که در مورد نهاد بی‌جان این مطابقت همه جا در زبان فارسی رعایت نمی‌شود.

صفت در زبان فارسی، به عقیده نویسنده، به دو گروه بزرگ صفت‌های کیفی و صفت‌های نسبی تقسیم می‌شود. وی عمده‌ترین تمایز این دو گروه را در آن دانسته که صفت‌های کیفی دارای درجات مقایسه هستند که صفات نسبی فاقد آنها می‌باشند، هر چند معتقد است که میان این دو گروه صفت در زبان فارسی مرز معنایی قاطعی وجود ندارد و می‌توان مواردی از تبدیل صفات نسبی به کیفی را مشاهده نمود، مانند زرین که در ترکیبهای سماور زرین و سکه‌های زرین همچون صفت نسبی به‌کار رفته و در ترکیب دوران زرین یک صفت کیفی است (ص ۱۳۶).

در بخش چهارم از فصل دوم نویسنده اسم و صفت را از نظر ساختارهای در یک گروه، گروه نامها، قرار داده و روشهای ساخت انواع نام را در فارسی نشان داده است. یکی از این روشها واژگانی‌سازی ترکیبات است که در آن ترکیب پایه‌های واژگانی به واژه مرکب مستقلی تبدیل می‌شود (ص ۱۶۲). این روش را روبینچیک به چند روش فرعی تقسیم کرده که نخستین آن حذف کسره اضافه در ترکیبهای وصفی مانند مرغابی و سیب‌زمینی است. اما در مثالهایی که برای این روش می‌آورد، آبجو، رئیس جمهور و برخی مثالهای دیگر را نمی‌توان «ترکیب وصفی» دانست. از این رو این روش را باید روش حذف حرف اضافه در ترکیبهای وصفی و اضافی به‌شمار آورد و نه فقط در ترکیبهای وصفی.

آخرین روش ساخت نام در این بخش «دگرگونی» (transposition) است که نویسنده آن را «واژه‌سازی بدون وند» نیز می‌نامد. «دگرگونی» را روشی معرفی می‌کند که در آن مقوله دستوری واژه تغییر می‌کند، مانند دگرگونی نام (اسم و صفت) به حرف اضافه در واژه‌های رو، پهلو، بالا، زیر، نزدیک. رایج‌ترین انگاره‌های دگرگونی را در فارسی امروز انگاره‌های «صفت ← اسم» و «فعل ← اسم» می‌داند. درباره انگاره دوم روبینچیک نمونه‌هایی از هر سه گروه فعل فارسی (ساده، پیشوندی و مرکب) به دست داده است. اما چندین نمونه از نمونه‌هایی را که ساخته شده از فعلهای ساده یا پیشوندی معرفی شده‌اند، در فارسی امروز باید نامهای ساخته شده از فعل مرکب دانست، مانند: شکست، درخواست، و رشکست که به رغم نظر نویسنده که آنها را ساخته شده از فعلهای

ساده شکستن، درخواستن، ورشکستن دانسته است، در فارسی امروز از فعلهای مرکب شکست خوردن، درخواست کردن و ورشکست شدن ساخته شده‌اند.

در بخش پنجم از فصل دوم مفهوم ضمیر، جایگاه آن در زبان و تقسیم‌بندی انواع ضمیر در فارسی امروز که کم‌وبیش مطابق تقسیم‌بندی سنتی ضمیر در فارسی است، شرح داده شده است. در قسمت آخر از این بخش نویسنده مختصراً به کاربرد دیگر بخشهای گفتار در نقش ضمیر پرداخته و از آنجا که به گفته او ضمیر دارای هیچ‌گونه ویژگی ساختاری یا نحوی نیست، تنها نشانه ضمیر را مفهوم اشاره‌ای (deictic) آن دانسته است (ص ۱۸۵). با این ملاک روبینچیک واژه آدم را یکی از اسمهایی می‌داند که در نقش ضمیر نیز به‌کار می‌رود، مانند: به آدم چه می‌گویند؟= به من/ تو چه می‌گویند؟ (شخص و شمار دقیق ضمیر در این حالت از روی بافت مشخص می‌شود). جدا از آن، اسمهای کس، شخص و چیز را نیز، البته همراه با یای تأکید، از اسمهایی می‌داند که به‌جای ضمیر به‌کار می‌روند، مانند: چیزی که گفتم، درست نیست.

در بخش مربوط به عدد پس از تقسیم اعداد به اصلی و ترتیبی، انواع فرعی عدد برشمرده شده است. در این میان روبینچیک بر شمارگرها که برخلاف روسی در زبان فارسی کاربرد گسترده‌ای دارند و در بسیاری از موارد همراه با عدد به‌کار می‌روند، تأکید کرده است. شمارگرهایی مانند نفر، تا، جفت، دستگاہ و مانند اینها را با مثالهای گوناگونی نشان داده و در پایان آورده است که تحلیل کاربرد شمارگرها در زبان فارسی امروز نشان می‌دهد که برای واژه‌هایی که بر یک نوع یا یک گونه از موجودات زنده، گیاهان یا اشیاء دلالت می‌کنند، می‌توان شمارگرهای گوناگونی به‌کار برد. تفاوت این شمارگرها نیز تنها در بسامد کاربردشان است. مانند شمارگرهای نفر، تن و تا برای انسان (ص ۱۹۱).

بخشهای هفتم تا نهم از فصل دوم که به فعل اختصاص یافته‌اند، نزدیک به صد صفحه از کتاب را دربرمی‌گیرند. مؤلف در آغاز از غنای صورتهای فعلی و کارکردهای گوناگون این صورتهای در زبان فارسی امروز سخن می‌گوید. عناصر سازنده فعل و صورتهای فعلی را به چهار دسته ستاک، شناسه‌های شخصی، پیشوندهای فعلی و فعلهای وابسته تقسیم می‌کند. فعلهای وابسته را فعلهایی می‌داند که بر عمل یا حالت دلالت نمی‌کنند و همچنین قادر به ایفای نقش همچون اعضای مستقل جمله نیستند (ص ۲۰۰). در ادامه فعلهای وابسته را به سه دسته تقسیم می‌کند: الف) فعلهای ربطی همچون است، هست و صورتهای کوتاه و پی‌چسب آنها؛ ب) فعلهای کمکی که تا حد زیادی برخلاف فعلهای ربطی مفهوم واژگانی خود را از دست داده‌اند و در ساخت صورتهای زمانی، وجه و جهت (voice) به‌کار می‌روند که عبارت‌اند از بودن، شدن، داشتن و خواستن؛ پ) فعلهای ترکیب‌ساز که در ترکیبهای ثابت فعلی دوعضوی در کنار عنصر نامی (اسم یا صفت) به‌کار می‌روند و هر سه نوع اصلی فعل فارسی را در میان آنها می‌توان یافت، مانند: زدن، دادن، گرفتن

(از فعلهای ساده)، برآوردن، برداشتن، درآوردن (از فعلهای پیشوندی) و پیدا کردن، به عمل آوردن (از فعلهای مرکب). اما در بحث از خود فعلهای مرکب به نبود معیار روشن برای تفکیک این فعلها از گروهها یا ترکیبهای فعلی اشاره نموده و در ادامه این دسته از فعلها را به دو گروه دارای حرف اضافه و بدون حرف اضافه تقسیم می‌کند. نکته دیگر مربوط به فعلهای مرکب که به تفصیل در این کتاب به بحث گذاشته شده است، مسئله ساخت گسسته است. منظور از ساخت گسسته گنجاندن عنصر درونه‌ای (embedded element) میان بخش نامی و بخش فعلی در فعل مرکب است. روبینچیک ساخت گسسته در فعلهای مرکب را به دو گروه اختیاری و الزامی تقسیم کرده است. مانند تسلیم کردن که می‌تواند به صورت تسلیم کسی کردن نیز به کار رود. اما در مورد ترکیبهایی مانند دندان کسی را شمردن کاربرد ساخت گسسته را الزامی دانسته است (ص ۲۳۰).

در بخش هفتم از فصل دوم به مقوله‌های دستوری فعل در زبان فارسی پرداخته می‌شود. این مقوله‌ها زمان، وجه، جهت و شخص/شمار دانسته شده‌اند. در آغاز برخلاف نظر بسیاری از زبان‌شناسان، می‌گوید مقوله دستوری زمان بازتاب همان زمانی است که به گونه واقعی در طبیعت وجود دارد (ص ۲۳۹). سپس زمان فعل را به دو گروه زمانهای مطلق و زمانهای نسبی تقسیم می‌کند. به نظر نویسنده زمانهای مطلق زمانهایی هستند که مستقیماً ارتباط عمل را با زمان گفتار مرتبط می‌سازند، اما زمانهای نسبی بیان‌کننده ارتباط با یک صورت زمانی دیگر در جمله هستند، مانند: من به برادرم گفتم که پدر در اتاق خود است. در اینجا گفتم فعل دارای زمان مطلق و است فعل دارای زمان نسبی معرفی شده‌اند. روبینچیک قائل به وجود سه زمان مطلق در فارسی است که همان گذشته، حال و آینده هستند، اما زمانهایی همچون زمان حال-آینده (همان صورت حال که در گفتار برای بیان آینده نیز به کار می‌رود)، مضارع التزامی و پنج صورت زمان گذشته را زمانهای نسبی در زبان فارسی می‌داند.

در بحث از مقوله وجه، سه وجه در زبان فارسی برشمرده شده است: وجه اخباری، وجه التزامی و وجه امری، اما می‌گوید اثراتی نیز از وجه خواستاری همچنان در فارسی امروز دیده می‌شود که منظور عمدتاً واژه‌های باد!، بادا! و مبادا! و مبادا! است. به آمیخته بودن بعضی از صورتهای زمانی با صورتهای نشان‌دهنده وجه نیز اشاره می‌شود، مانند کاربرد زمان حال به معنای وجه امری: می‌روی پیش پدرت و به او حکایت می‌کنی= برو پیش پدرت و به او حکایت کن.

بخش نهم از فصل دوم کتاب به صورتهای غیرشخصی یا صرف نشونده فعل در فارسی اختصاص دارد. نویسنده این صورتهای را منحصر به مصدر و صفت فعلی می‌داند که این یک را نیز به سه گروه صفتهای فعلی زمان گذشته، صفتهای فعلی زمان حال و صفتهای فعلی الزام تقسیم نموده است.

در بحث از چگونگی ساخت مصدر در فارسی روبینچیک پس از پیش کشیدن یک بحث کاملاً تاریخی دربارهٔ تحول مصدر در فارسی نتیجه می‌گیرد که این تحولات و دگرگونیها به پیشروی مرز ساختوازی در مصدر انجامیده است، به این صورت که صامت آغازی در پسوند مصدری (t در -tan و d در -dan) به قیاس با صورت سوم شخص مفرد زمان گذشته به عنوان بخشی از ستاک شناخته شده و اکنون در نتیجه تقطیع مجدد (تاریخی) سازهٔ پایانی مصدر پسوند -an است که همراه با ستاک زمان گذشته، مصدر را در فارسی امروز شکل می‌دهد (ص ۲۶۵).

صفت‌های فعلی، با تأکیدی که نویسنده بر کاربرد گستردهٔ آنها در فارسی امروز دارد، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته‌اند. وی پسوند‌هایی را که در ساخت صفت فعلی گذشته، حال و الزام به‌کار می‌روند، برشمرده و نشان می‌دهد که از همهٔ فعل‌های فارسی هر سه نوع صفت فعلی ساخته نمی‌شود. مانند فعل دیدن که صورتهای دیده (صفت فعلی زمان گذشته)، بیننده (صفت فعلی زمان حال با پسوند -نده)، بینا (صفت فعلی زمان حال با پسوند -ا) و دیدنی (صفت فعلی الزام) از آن ساخته می‌شود، اما صفت فعلی زمان حال با پسوند -ان که مثلاً در روان دیده می‌شود، از این فعل ساخته نمی‌شود.

در بخش مربوط به صفت فعلی زمان گذشته که از پراطلاع‌ترین بخشهای کتاب است، نویسنده به روشنی و به‌طور مفصل جنبه‌های گوناگون ساخت، کاربرد و صورتهای متنوع این دسته از صفت‌های فعلی را پیش روی خواننده می‌گذارد. اما در آنجا که مفهوم گذرا و ناگذر را در صفت‌های فعلی تحلیل می‌کند، می‌گوید آن دسته از صفت‌های فعلی زمان گذشته که از فعل‌های گذرا ساخته شده‌اند، می‌توانند هم مفهوم فعال داشته باشند و هم مفهوم غیرفعال. به سخن دیگر هم می‌توانند صفت فعلی فاعلی باشند و هم صفت فعلی مفعولی. نمونه‌های نویسنده کلماتی مانند گفته، گرفته و بسته است که به نظر وی به ترتیب معانی زیر را می‌رسانند: آنچه گفته است و آنچه گفته شده است، آنچه گرفته است و آنچه گرفته شده است، آنچه بسته است و آنچه بسته شده است (ص ۲۷۲). اما در فارسی امروز گفته به معنای «آنکه گفته است» به‌کار نمی‌رود. صورتهایی مانند گفته، گرفته... یا در ساخت صورتهای تحلیلی فعل به‌کار می‌روند، مانند: گفته‌ام، گفته باشم، گفته است... و یا اگر خارج از چارچوب فعل به‌کار روند، تنها معنای مفعولی را می‌رسانند، مانند: گفته‌ها و شنیده‌ها که امروز در فارسی تنها به معنای «آنچه گفته شده» و «آنچه شنیده شده» به‌کار می‌رود.

بخش دهم از فصل دوم را نویسنده به قید اختصاص داده است. می‌گوید قید در فارسی در مقایسه با صفت و اسم کمتر با نشانه‌های ساختوازی مشخص می‌شود. دسته‌ای از صفت‌ها نیز می‌توانند به راحتی در نقش قید به‌کار روند. روبینچیک این تبدیل را نتیجهٔ یک «انفجار معنایی» می‌داند که در پی آن از صفت قید ساخته می‌شود، مانند واژه‌های پاک و تازه (ص ۲۹۱). با این

همه وی برای شناخت قید و تفکیک آن از دیگر بخشهای گفتار، معیارهای زیر را ارائه می‌کند: (۱) قید در جمله در نقش ظرف به‌کار می‌رود؛ (۲) قید کسره اضافه نمی‌گیرد؛ (۳) قید درجات تفضیلی ندارد. کمتر را صفت تفضیلی‌ای می‌داند که در نقش قید به معنای به ندرت به‌کار می‌رود. بهتر، بیشتر و زودتر را نیز در ترکیب با هرچه یک ترکیب ثابت قیدی به‌شمار آورده است، اما از قیدهایی مانند سریع‌تر، آزادانه‌تر، آهسته‌تر و بسیاری قیدهایی دیگر که می‌توانند پسوند -تر بگیرند، سخنی به میان نمی‌آورد؛ (۴) برخی قیدها نیز نشانه‌های ساختار خاصی دارند، مانند: به+صفت+ی تکیه‌بر، نمونه: به آسانی، به روشنی. و یا صفت+کی، نمونه: یواشکی، هولکی، زورکی و نیز تئوین فتحه، مانند: فوراً، کاملاً.

نکته جالبی که مؤلف در قسمت مربوط به روشهای ساخت قید به آن اشاره می‌کند، ساخت قید با استفاده از پس‌اضافه‌ها است. وی معتقد است که با را اسمهایی قید می‌سازد که غالباً مفهوم زمانی دارند و می‌توانند یا مدت زمان انجام عمل را نشان دهند، مانند: تمام شب را پیش دوستم بودم، و یا لحظه انجام عمل را، مانند: ظهر را به شهر رسیدند (ص ۲۹۸).

واژه‌های وجه‌نما را نویسنده در بخش یازدهم و جدا از قیدها بررسی می‌کند. وی این عناصر را از اجزاء جمله به‌شمار نمی‌آورد، بلکه آنها را عناصر مستقلی می‌داند که دیدگاه و رابطه‌گینده را با آنچه در کل جمله بیان شده یا خواهد شد، نشان می‌دهد. معیار شناسایی واژه‌ها یا عناصر وجه‌نما را نیز تنها نقش نحوی آنها در جمله می‌داند. از نظر معنایی و نقش عناصر وجه‌نما در جمله، آنها را به شش گروه تقسیم می‌کند: (۱) بیان قطعیت: حتماً، البته، لابد... (۲) بیان عدم قطعیت: گویا، شاید، احتمالاً... (۳) بیان خواست و آرزو: کاش، مبادا، خدا نکند... (۴) بیان رابطه عاطفی گوینده: خوشبختانه، متأسفانه... (۵) بیان نتیجه و جمع‌بندی: بالاخره، خلاصه، سرانجام...؛ (۶) بیان ارزیابی ذهنی از میزان و مقدار چیزی: اقللاً، دست کم، حتی‌الامکان...

در بخش دوازدهم که به حروف اضافه و پس‌اضافه را اختصاص یافته، روبینچیک نه حرف اضافه مختص را در زبان فارسی امروز برمی‌شمارد: از، بر، به، در، تا، با، جز، بی، برای، اما بحث حروف اضافه مرکب یا مشتق را که به ترجیح خود آنها را حروف اضافه «ثانوی» می‌نامد (ص ۳۲۰)، با توضیحات بیشتری همراه ساخته و از جمله اظهار نظر می‌کند که این دسته از حروف اضافه به دلیل آنکه در مقایسه با حروف اضافه مختص معنای واژگانی بیشتری دارند، کاربرد محدودتری در زبان دارند. پیشینه این نوع حروف اضافه را نویسنده در فارسی میانه یافته است که در آن طبق بررسیهای راستار گویا تنها شش حرف اضافه مرکب وجود داشته و می‌افزاید که در زبان امروز این تعداد بسیار بیشتر است و همچنان از اسم حرف اضافه مرکب ساخته می‌شود. وی حروف اضافه ثانوی را از نظر ساخت به سه گروه زیر تقسیم می‌کند: الف) حروف اضافه ثانوی بدون حرف اضافه

مختص که همواره با کسره اضافه به کار می‌روند: پشتِ میز، سرِ درس ...؛ ب) حروف اضافهٔ ثانوی همراه با حرف اضافهٔ مختص پیشایند که باز با کسره اضافه به کلمهٔ بعدی می‌پیوندند: از میانِ ابرها، در پشتِ میز ...؛ پ) حروف اضافهٔ ثانوی همراه با حرف اضافهٔ مختص پسایند که بدون کسره اضافه به کار می‌روند: بعد از تنفس، غیراز من، بنابر گفته‌های او ...

در بحث از پس‌افزافهٔ را نخست به صورتهای آوائی گوناگون آن در زبان گفتاری، از جمله به صورتهای -o و -to اشاره می‌شود که آشنا و پرکاربردند. در این میان روینیچیک e- را نیز از دیگر صورتهای گفتاری را می‌داند که به ندرت رخ می‌دهد و پس از کلماتی که به آوای صامت ختم شده‌اند، به کار می‌رود (ص ۳۲۳). اما هیچ مثال و نمونه‌ای از این صورت کمیاب که به نظر هم نمی‌رسد در فارسی معیار کاربرد داشته باشد، به دست نمی‌دهد.

در توجیه کاربرد و عدم کاربرد را پس از مفعول صریح نویسنده، همچون پیسیکوف، دیگر فارسی‌شناس روس (پیسیکوف ۱۹۵۹: ۳۶)، معتقد است که کاربرد را به معنای تفکیک مفعول از دیگر اعضای همان طبقه‌ای است که مفعول به آن تعلق دارد، که منظور همان شناخته بودن مفعول است: کتاب را می‌خوانم یعنی کتاب مشخصی که از دیگر کتابها متمایز است. اما عدم کاربرد را به معنای جدا ساختن مفعول از دیگر چیزهایی است که مطابق معنای فعل می‌توانند به جای مفعول بنشینند، که اینجا نیز منظور روینیچیک کاربرد مفعول به صورت اسم جنس است: کتاب می‌خوانم یعنی مجله، روزنامه و ... نمی‌خوانم، اما نظر دیگر پیسیکوف را که به همین دلیل پیشنهاد کرده بود را «ادات» یا «ادات نحوی» نامیده شود، نمی‌پذیرد.

در پایان این بخش نویسنده دو مورد از کاربرد را ذکر می‌کند که به زعم وی ناهنجارمند بوده و در دستورهای منتشر شده در ایران نیز به آنها اشاره‌ای نشده است. یکم کاربرد را پس از نهاد جملهٔ پایه در جملات مرکب وابسته است، مانند: مطالبی را که در بالا ذکر کردم، همه در جای خود مسلم است (نامهٔ فرهنگستان ۱۳۲۲). کاربرد دوم قرار گرفتن را پس از جملات موصولی است، مانند: اینک بیاید آنچه که دیروز نوشتیم را ببوسیم و کنار بگذاریم (جمهوری اسلامی، شمارهٔ ۷۹۸). روینیچیک در مورد جملات نوع اول می‌گوید این‌گونه کاربرد را تنها هنگامی امکان‌پذیر است که هسته (کلمه‌ای که جملهٔ موصولی برای توصیف آن آمده) بلافاصله پیش از جملهٔ موصولی قرار گرفته باشد که خود نشان‌دهندهٔ ارتباط میان هسته و فعل [متعدی] جملهٔ موصولی است. در مورد قرار گرفتن را پس از جملات موصولی نیز می‌گوید نخستین بار آلکساندر ورتیکوف در مقاله‌ای به این پدیده اشاره کرده (ورتیکوف ۱۹۹۴) و در آنجا نشان داده است که اگر جملهٔ موصولی به صورت یک کل یک پارچه در نقش مفعول مستقیم عمل کند، را می‌تواند پس از جملهٔ موصولی بیاید، مانند: و تابلویی که رویش نوشته شده بود «هیچ کس خانه نیست» را به آنها نشان داد (ص ۳۲۷).

در بخش سیزدهم نویسنده به حروف ربط پرداخته و انواع همپایه و وابسته آنها را برشمرده است. آنچه در این بخش با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار گرفته، ردّ نظری است که بر پایه آن که می‌تواند هم در نقش حرف ربط وابسته به‌کار رود و هم در نقش ضمیر موصولی. به نظر وی که غیر از حرف ربط تنها می‌تواند در نقش ضمیر پرسشی به‌کار رود و نیز که -ی حرف ربط و که -ی ضمیر پرسشی در فارسی امروز دو کلمه کاملاً مستقل از یکدیگرند. روبینچیک در تأیید نظر خود سه دلیل زیر را ارائه می‌کند: (۱) حرف ربط که برخلاف ضمیر پرسشی که (که در زبان گفتاری غالباً کی تلفظ می‌شود)، نمی‌تواند بلافاصله در کنار حروف اضافه و پس‌اضافه را قرار گیرد و نیز نمی‌تواند در آغاز جمله مرکب بیاید؛ (۲) حرف ربط وابسته که نمی‌تواند نشانه‌های جمع -ها و -ان را بگیرد، حال آنکه ضمیر که در نقش ضمیر پرسشی هر دو پایانه جمع را می‌پذیرد: کیان، کیها؛ (۳) حرف ربط که کلاً از نظر معنایی متفاوت با ضمیر پرسشی که (کی) است: ضمیر پرسشی یک معنای مشخص و ازگانی دارد که همان «چه کسی» است، اما حرف ربط که چنین معنای مشخصی ندارد. در ردّ نقش ضمیر موصولی که نویسنده این نکته را نیز می‌افزاید که در جملات مرکب با جمله پیرو موصولی غالباً گروه ضمیری وابسته نیز همراه با که به‌کار می‌رود، مانند: در واگن ما مسافرن دیگری هم سفر می‌کردند که ما توانستیم با آنها آشنا شویم ... (ص ۳۳۲).

پرحجم‌ترین فصل کتاب فصل سوم است که در آن به نحو زبان فارسی پرداخته شده است. این فصل برخلاف فصلهای پیش، خود به سه قسمت اصلی تقسیم شده و هر قسمت نیز شامل چندین بخش است. روبینچیک واحدهای نحوی را به سه گروه ترکیبات نحوی آزاد، جمله ساده و جمله مرکب تقسیم کرده است. در آغاز این فصل و در بحث از واحدهای نحوی نویسنده به نکته‌ای اشاره می‌کند که نشان‌دهنده برخی فوائد بررسیهای زبانی است که توسط غیراهل زبان انجام می‌شود. هنگام تعیین موضوع نحو روبینچیک یادآوری می‌کند که نباید از کنار آن دسته از ساختهای ثابت نحوی که در شمار ترکیبات ثابت نیستند، اما به دلیل وجود عناصر ثابت به جملات قالبی شباهت دارند، به سادگی گذشت. منظور وی ساختهایی است که در مقاله آلکساندر ورتیکوف شش نوع از آنها بررسی و نشان داده شده است (ورتیکوف ۱۳۸۰). ساختهایی مانند: نشد که نشد، زفت که زفت و یا این ... از اون ... ها نیست. نویسنده گلایه می‌کند که در دستورها و کتابهای درسی موجود در زبان فارسی از این ساختها ذکری به میان نیامده است. حال آنکه درک معنا و ترجمه آنها مشکلات فراوانی به همراه دارد (ص ۳۴۶). روشن و بدیهی بودن معنا و کاربرد برخی واحدهای زبانی برای اهل زبان گاه مانعی در راه بذل توجه کافی به این‌گونه عناصر است که نمونه‌ای از آنها را ورتیکوف و پس از وی روبینچیک مطرح ساخته‌اند.

در بخش اول از قسمت یکم فصل نحو روشهای رابطه نحوی واژه‌ها در ترکیبات و جملات

بررسی شده است. نویسنده جدا از ساخت اضافی، ترتیب واژه‌ها، رابطه مجاورت (parataxis) و مطابقت (در شمار میان نهاد و گزاره)، قائل به وجود نوع دیگری از رابطه نحوی در فارسی است که با استفاده از اصطلاحات زبان‌شناسی نوین، شاید بتوان آن را حاکمیت (government) نامید. حاکمیت در اینجا (در روسی: управление) به معنی تعیین حالت صرفی مفعول (در فعلها) و یا حالت صرفی واژه وابسته در ترکیبات وابسته است که البته مختص زبانهای است که در آنها حالت صرفی (case) وجود دارد و بسته به نوع حاکمیت، پایانه کلمات تغییر می‌کند. اما منظور از این نوع رابطه در فارسی همان رابطه حرف اضافه‌ای و پس‌اضافه‌ای است که هم در جمله به‌کار می‌رود، مانند: بارها به او گفته بودم و هم در ترکیبات، مانند: دفاع از میهن. روبینچیک در ردّ نظر پیسیکوف که معتقد بود مثلاً در جمله: او از این کتاب استفاده کرد نمی‌توان گفت فعل استفاده کرد مفعول را تحت حاکمیت گرفته، زیرا شکل مفعول تغییر نکرده باقی مانده است، می‌گوید نباید از اصطلاح روشن و جاافتاده «حاکمیت» دست بکشیم (ص ۳۵۰). به نظر می‌رسد در «روشن» و «جاافتاده» نامیدن مقوله حاکمیت به مفهومی که در بالا آمد، روبینچیک تحت تأثیر زبان مادری خود، زبان روسی، است. زیرا در ادامه نیز دلیل روشنی برای این نظر خود ابراز نمی‌کند و تنها می‌گوید: «در زبان فارسی بخشهای نامی گفتار دارای مقوله حالت صرفی نیستند، اما این نکته دلیلی به دست نمی‌دهد تا از اصطلاح «حاکمیت» چشم‌پوشی شود» (همانجا). البته شاید چندان پذیرفتنی نباشد که اصطلاحی را که خاص زبانهای ترکیبی است، در مورد زبان فارسی که یک زبان تحلیلی به‌شمار می‌رود، به‌کار ببریم. اما به هر حال نامگذاری این پدیده می‌تواند در بحثهای مربوط به تعیین حرف اضافه‌ای که همراه با مفعول یا واژه وابسته در ترکیبات واژگانی به‌کار می‌رود، راهگشا باشد. شاید هم بتوان برپایه نظریه وابستگی این پدیده را در فارسی «ظرفیت» نامید (رک. طبیب‌زاده ۱۳۸۰).

در کنار انواع رابطه‌های پیرو روبینچیک در تقابل با نظر دیگری از پیسیکوف که رابطه ضمیری یا رابطه با استفاده از ضمیر را از رابطه‌های موجود در فارسی می‌دانست، وجود چنین رابطه‌ای را رد می‌کند. پیسیکوف این نوع رابطه را در جملاتی مانند: عمو زنش بیمار است و با اسب قیمتش گران است یافته بود. روبینچیک یادآوری می‌کند که پژوهشگران زبان فارسی نیز مانند پینسن و لازار به وجود چنین ساختی اشاره کرده‌اند، اما تحلیل دستوری این ساخت در آثار آنها دیده نمی‌شود. ظاهراً پیسیکوف زنجیره‌های عمو زنش و اسب قیمتش را یک ترکیب واژگانی با پیوند ضمیری معرفی کرده بوده است، اما روبینچیک به دلایل زیر که درست هم به نظر می‌آیند، این نظر پیسیکوف را رد کرده است:

اگر ترکیب اضافی معمولی زین عمو را با ترکیب ضمیری عمو زنش مقایسه کنیم، روشن خواهد

شد که ترکیب اول یک زنجیره یک پارچه همراه با خیزش نواخت در هجای پایانی جزء دوم است. این زنجیره همچنین می‌تواند با ساختن جمله اسمی، جدا از دیگر اعضای جمله به‌کار رود. اما در گروه عمو زنش هر دو کلمه با خیزش نواخت در آخرین هجا تلفظ می‌شوند و بین آن دو درنگ نیز وجود دارد. از سوی دیگر این ترکیب نمی‌تواند یک جمله اسمی بسازد و مستقلاً هم نمی‌تواند به‌کار رود (ص ۳۵۶). نتیجتاً روبینچیک رابطه ضمیری را از گروه ترکیبات واژگانی زبان فارسی بیرون می‌گذارد.

در آغاز بخش سوم از این قسمت روبینچیک یادآوری می‌کند که در زبان‌شناسی امروز هنگام بررسی جمله جنبه ساختاری یا صوری را از جنبه ارتباطی آن مجزاً به‌شمار می‌آورند. سپس می‌افزاید که در این کتاب نیز بررسی‌های وی محدود به جنبه نخست یا همان ساخت جمله است و جنبه ارتباطی تنها به صورت ضمنی و در ارتباط با مسائل تقطیع جمله بررسی شده است، اما در ادامه جملات ساده را یکبار بر مبنای ملاک ساختی و یکبار نیز بر پایه ساخت ارتباطی و معنایی تقسیم‌بندی می‌کند. برای جملات ساده فارسی بر پایه ساخت آنها انواع الف) گسترده و ناگسترده؛ ب) کامل و ناکامل و پ) دوعضوی و تک‌عضوی را بر می‌شمارد و بر مبنای ملاک ارتباطی و معنایی جملات ساده را به انواع خبری، پرسشی و انگیزشی و عاطفی تقسیم می‌کند که پیشتر نیز آمد (رک. ص ۹۲). روبینچیک جملاتی را گسترده معرفی می‌کند که در آنها به غیر از اعضای اصلی جمله، اعضای فرعی نیز وجود داشته باشد. اعضای فرعی را نیز تنها ظرف و مفعول می‌داند که وابسته‌های گزاره‌اند. اما سخنی از وابسته‌های نهاد که می‌توانند عدد و انواع صفت باشند، به میان نمی‌آورد، هر چند که در بخش‌های دیگری از کتاب وابسته اسم را نیز صراحتاً از اعضای درجه دوم جمله به‌شمار آورده است. از این رو جمله‌هایی مانند: دو روز گذشت و بچه‌های کوچک بازی می‌کنند را به عنوان نمونه‌هایی از جمله ناگسترده می‌آورد که با توجه به تعریفی که خود در اینجا به دست داده، پذیرفتنی می‌نماید. اما جمله: همه از سر سفره گرسنه پا می‌شوند را نیز به عنوان نمونه جملات ناگسترده آورده که با توجه به وجود ظرف مکان از سر سفره نمی‌توان آن را یک جمله ناگسترده دانست.

جملات کامل و ناکامل را نویسنده بر پایه وجود یا عدم وجود اعضای اصلی جمله تعریف می‌کند و می‌آورد که مفهوم بودن جملات ناکامل به دلیل کاربرد آنها در یک بافت خاص است، مانند: شما کی به تهران پرواز می‌کنید؟ - فردا.

جملات دوعضوی و تک‌عضوی را نیز بر پایه وجود هر دو عضو اصلی جمله (نهاد و گزاره) و یا وجود تنها یکی از آنها دسته‌بندی کرده است. از میان نظرات گوناگونی که در اینجا درباره ملاک تک‌عضوی یا دوعضوی دانستن جملات فارسی بیان می‌شود، روبینچیک ملاک صوری

را می‌پذیرد و می‌گوید اگر نهاد به صورت یک واژه در جمله حضور نداشته باشد، آن جمله را تک‌عضوی می‌دانیم (ص ۳۸۳). از میان جملات تک‌عضوی بحث عمده‌نویسنده مربوط به جملات غیرشخصی است که پس از تقسیم آنها به دو گروه ساختهای نحوی آزاد و جملات قالبی به این نکته اشاره می‌کند که حجم عمده جملات غیرشخصی را جملات غیرشخصی قالبی تشکیل می‌دهند. علت قالبی نامیدن این‌گونه جملات تغییر معنای عنصری فعلی در آنها دانسته شده است، مانند: خشکش زد، سرفه‌اش گرفت (ص ۳۸۷).

قسمت دوم از فصل نحو به اعضای جمله ساده اختصاص دارد که در سه بخش اعضای اصلی، اعضای فرعی یا درجه دوم و اعضای همگون جمله به آنها پرداخته شده است. اعضای اصلی جمله را مطابق معمول نهاد و گزاره معرفی کرده است و در بخش مربوط به روشهای بیان نهاد یا کلماتی که می‌توانند به جای نهاد به کار روند، به این نکته اشاره کرده است که گاه نهاد می‌تواند همراه با حرف اضافه از و یا پس‌اضافه را نیز به کار رود. مانند: از این سرگذشت‌های مبتذل فراوان است. در توضیح این‌گونه جملات روبینچیک استدلال می‌کند که حرف اضافه از جدا از بیان این نکته که نهاد بخشی از یک کل است (که به همین دلیل پیسیکوف این‌گونه نهادها را «نهاد بخشی» یا «بخش‌نما» نامیده بود)، مفهوم وصفی (attributive) نیز دارد و می‌توان این حرف اضافه را همراه با ضمیری که معمولاً در این نقش همراه آن به کار می‌رود، با ضمیر چنین جایگزین نمود. این تحلیل در مورد مثال بالا صادق است: چنین سرگذشت‌های مبتذل فراوان است. اما در مثال دیگر روبینچیک: از همه گونه جانور دریایی پیرامون آن کاخ قرار داشتند (ص ۴۱۴) نمی‌توان این جابه‌جایی را انجام داد. از این رو به نظر می‌رسد جملاتی مانند دو نمونه بالا نیازمند بررسی بیشتری باشند. در مورد کاربرد پس‌اضافه را همراه با نهاد نیز که در جملاتی مانند جمله زیر می‌آید: همین زبیکه شرمنده را که خودم رفتم از محله پنبه‌ریسه آوردم، دندانم را شمرده بود، روبینچیک همان توضیحاتی را که پیشتر نقل شد (رک. ص ۱۰۱) با تفصیل بیشتری بازگو کرده است.

مؤلف در بحث مربوط به گزاره بر گزاره‌هایی که ساخت گسسته دارند، تأکید بیشتری نموده است. ساخت گسسته، همان‌گونه که پیشتر گفته شد (رک. ص ۹۸) در گزاره‌هایی به کار می‌رود که با فعل مرکب ساخته شده‌اند و در میان دو جزء فعل عناصری مانند مفعول و انواع ظرف قرار می‌گیرند. از دستورنویسانی که به این پدیده توجه کرده و آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، از آرنس و پیسیکوف نام برده می‌شود. روبینچیک اظهار تعجب می‌کند که تنها دستورنویسان ایرانی‌اند که تقریباً به هیچ وجه توجهی به این پدیده جالب در کاربرد نحوی فعل مرکب نکرده‌اند. وی تعداد فعلهای مرکبی را که ساخت گسسته نمی‌سازند، بسیار دانسته است، اما بسیاری از مثالهایی را که در اثبات این نظر خود آورده، می‌توان با ساخت گسسته به کار برد. از جمله بلند کردن، بزرگ کردن،

خشک کردن که در بین دو جزء هر سه آنها می‌توان ضمیر مفعولی گنجانند: بلندش کرد، بزرگش کرد، خشکش کرد. یا با فعلهای مرکب زنگ زدن و زمین خوردن می‌توان ساختهای گسستهٔ زنگ بدی زده یا زمین سختی خورد را به‌کار برد.

روبینچیک معتقد است ساخت گسسته کاربرد فراوانی در زبان فارسی یافته است و علت را در این می‌داند که این ساخت همچون یک انگارهٔ ثابت ساختی در بسیاری از واحدهای اصطلاحی به‌کار می‌رود، مانند: دندان کسی را شمردن، در پوست کسی افتادن... (ص ۴۴۸).

در بخش مربوط به اعضای فرعی یا درجه دوم جمله سه گروه مفعول، وابسته و ظرف به عنوان اعضای فرعی نام برده می‌شوند. مفعول را تنها با فعل مرتبط نمی‌داند، بلکه آن را عضوی از جمله می‌داند که می‌تواند مرتبط با فعل، اسم و یا صفت و صفت فعلی باشد. از همین جنبه، یعنی برپایهٔ آنکه مفعول مرتبط با کدام یک از دیگر اعضای جمله است، دو گروه مفعول وابسته به فعل و مفعول وابسته به نام را مشخص می‌سازد. سپس کلمات و ترکیباتی را که معمولاً بیش از دیگر بخشهای گفتار در جایگاه مفعول قرار می‌گیرند، نشان داده است. در این میان روبینچیک به ترکیبی اشاره می‌کند که نمی‌توان آن را یک ساخت کاملاً رایج و امروزی در زبان فارسی به‌شمار آورد. منظور ترکیب صفت عالی+اسم جمع است که با کمک کسره اضافه ساخته می‌شود و به یک اسم مفرد اشاره می‌کند. مانند: قوی‌ترین وزنه‌برداران، زیباترین دختران، بلندترین درختان. امروزه به‌جای این ساخت بیشتر ترکیب صفت عالی+اسم مفرد و بدون کسره اضافه به‌کار می‌رود، یعنی: قوی‌ترین وزنه‌بردار، زیباترین دختر، بلندترین درخت. از این رو بهتر بود که ساخت مذکور نه به عنوان یکی از انواع اصلی بیان مفعول (بصفتی)، بلکه تنها به عنوان ساختی که بیشتر و تنها در برخی سبکهای خاص به‌کار می‌رفته، معرفی می‌شد.

در بحث از مفعول وابسته به فعل، مطابق سنت معمول، این‌گونه مفعولها را به دو دستهٔ مستقیم و غیرمستقیم تقسیم کرده است. روبینچیک اظهار می‌کند که مفعول غیرمستقیم می‌تواند هم با حرف اضافه نشاندار شود و هم با پس‌اضافهٔ را. مانند: سالروز پیروزی بزرگ را به شما تبریک می‌گویم (ص ۴۵۷). جالب آنکه در بحث از مفعول غیرمستقیم حرف اضافه‌ای، خود می‌گوید: «مفعولهایی که با کمک حرف اضافه به فعل می‌پیوندند، مفعول غیرمستقیم حرف اضافه‌ای هستند؛ مفعولهایی که با کمک پس‌اضافهٔ را به فعل می‌پیوندند، مفعول مستقیم‌اند. همان‌گونه که می‌بینیم، در همهٔ موارد نقش قاطع در تعیین نوع مفعول را شیوهٔ پیوند نحوی ایفا می‌کند» (ص ۴۵۶)، اما دلیلی برای غیرمستقیم دانستن مفعولی که با را نشاندار شده است، ذکر نمی‌کند.

مفعول نامی مقوله‌ای است که در دستورهای نوشته شده در ایران کمتر به آن اشاره شده است. همان‌گونه که گفته شد، روبینچیک کلمات وابسته به اسم، صفت یا مصدر را مفعول نامی می‌نامد

و نشان می‌دهد که این نوع مفعول نیز یا با کمک کسره اضافه و یا با کمک حرف اضافه به کلمه مربوط به خود می‌پیوندد. اما برای رفع مشکل تشخیص مفعول اضافه‌ای از وابسته‌ای که با اسم بیان شده است، از یک ملاک معنایی بهره می‌گیرد. می‌گوید اگر کلمه همراه از نظر معنایی اسم عمل باشد و این اسم عمل نیز مرتبط با یک فعل متعدی باشد، کلمه مورد نظر ما مفعول است، مانند: تکرار قواعد. در اینجا قواعد مفعول است و نه وابسته. زیرا تکرار از فعل مرکب متعدی تکرار کردن گرفته شده است (ص ۴۵۷).

وابسته‌ها در این کتاب طبق شیوه رایج به دو گروه پیرو و پیشرو تقسیم شده‌اند. ابزارهای پیوند وابسته و هسته در وابسته‌های پیرو کسره اضافه و حرف اضافه و در وابسته‌های پیشرو مجاورت و کسره اضافه معرفی شده است. روبینچیک عبارتهای مرکب صفت فعلی در نقش وابسته را به عنوان نوع خاصی از وابسته‌ها مطرح کرده و می‌نویسد این عبارتها با کمک حرف اضافه به هسته خود می‌پیوندند، اما در صورت وجود دیگر اعضای وابسته به هسته عبارت صفت فعلی از طریق پیوند مجاورت به هسته می‌پیوندد (ص ۴۶۳). برای گروه اول مثالهای زیر را آورده است: نامه رسیده از تهران، خبرِ واصله از کشور دیگر، خریدن تمام ارز موجود در بازار ... و برای گروه دوم این مثالها را ذکر کرده است: سفیر جمهوری اسلامی ایران مقیم در مسکو، اعلام قبلی دولت مبنی بر گران نشدن کالاها. (عبارتهای صفت فعلی با حروف سیاه درشت مشخص شده‌اند). در اینجا منظور از «دیگر اعضای وابسته به هسته» روشن نیست. زیرا همان‌گونه که دیده می‌شود، در هر گروه کلمات دیگری جدا از صفت‌های فعلی رسیده، واصله، موجود، مقیم و مبنی در عبارتها به کار رفته است. تذکر به جای روبینچیک را نیز باید در اینجا تکرار نمود که کاربرد اصطلاح «صفت فعلی» برای صفت‌های فعلی عربی جنبه قراردادی دارد. زیرا این کلمات در فارسی ساخته شده از فعل نیستند.

قسمت مربوط به جمله مرکب را روبینچیک با بحث‌های نظری پیچیده‌ای درباره ماهیت جمله مرکب و تفاوت میان مفاهیم همپایگی و وابستگی آغاز می‌کند که تا پایان این قسمت که پایان کتاب نیز هست، ادامه می‌یابد، هر چند خواننده کمتر نتیجه مشخص و روشنی از این بحثها به دست می‌آورد. وی جمله‌های مرکب را کلاً به سه گروه همپایه، وابسته و بدون حرف ربط تقسیم کرده است. جملات همپایه را بر پایه نوع رابطه‌ای که میان بندها یا جمله‌واره‌های آن وجود دارد، به انواع پیوندی، تقابلی و عطفی تقسیم کرده و در هر گروه حروف ربطی را که به کار می‌رود، نشان داده است.

در آغاز بخش مربوط به جملات مرکب وابسته بر پایان‌نامه دکترای احمد شفائی با عنوان جملات مرکب وابسته در زبان فارسی امروز که در سال ۱۹۶۷ در باکو به چاپ رسیده، تأکید بسیار می‌ورزد و روش و ملاکهای مورد استفاده شفائی را در تقسیم‌بندی این‌گونه جملات مورد تأیید قرار

می‌دهد، اما خود نیز چندین ملاک برای گروه‌بندی جملات مرکب وابسته مطرح می‌کند، از جمله وجود یا عدم وجود کلمهٔ موصولی در جملهٔ پایه، طبقهٔ دستوری کلمه‌ای که جملهٔ پیرو وابستهٔ آن است و روشی که مطابق آن جملهٔ پیرو جملهٔ پایه یا کلمه‌ای از جملهٔ پایه را توضیح می‌دهد (ص ۵۱۲). جملات مرکب وابسته را بر مبنای آنکه جملهٔ پیرو در نقش و یا به منظور توصیف کدام یک از اعضای جملهٔ پایه به‌کار رفته است، به انواع نهادی، مفعولی، وابسته‌ای و ظرفی تقسیم کرده است، ضمن آنکه در گروه جملات مرکب وابستهٔ ظرفی یازده زیرگروه، مانند جملات مرکب وابستهٔ زمان، جملات مرکب وابستهٔ شرط، جملات مرکب وابستهٔ پذیرش و ... را به دست داده است.

آخرین نوع جملات مرکب طبق تقسیم‌بندی مؤلف، جملات مرکب بدون حرف ربط‌اند. او اظهار می‌کند که این‌گونه جملات مرکب در مقایسه با جملات مرکب دارای حرف ربط رواج چندانی ندارند. دلیل این امر را یکی کاربرد گستردهٔ حرف ربط و می‌داند که گویی امکان کاربرد جملات مرکب همپایهٔ بدون حرف ربط را کاهش داده است و دیگر آنکه در جملات مرکب بدون حرف ربط بیشتر مناسبات زمانی، یعنی همزمانی و پی‌آیندی بیان می‌شود و نه مناسبات متنوع دیگری که برای بیان آنها در زبان احتیاج بیشتری به استفاده از حرف ربط وجود دارد، مانند: از دور چراغ ضعیفی می‌درخشید، یکی دو قایق موتوری دیده می‌شد و چند کشتی بادی [بادبانی؟] مشغول باربندی بودند (ص ۵۷۰).

این کتاب همان‌گونه که در آغاز آمد، جمع‌بندی پژوهشهایی است که یوری آرونویچ روبینچیک در طی بیش از نیم قرن در زمینهٔ زبان فارسی انجام داده است. از این رو همهٔ فارسی‌زبانان و علاقه‌مندان زبان فارسی مدیون وی هستند. در این نوشته تلاش شد تا گسترهٔ اطلاعات استاد روبینچیک تا جای امکان پیش رو گذاشته شود. اطلاعاتی که ارزشمندند و ای کاش به شیوهٔ خلاصه‌تر و روشن‌تری عرضه می‌شدند.

دستور زبان فارسی ادبی امروز در کل کتابی است که در آن توصیف زبان با بحثها و استدلالهای نظری درهم آمیخته و از این رو بیشتر به آثار شرق‌شناسان همانندی دارد تا به اثری مبتنی بر زبان‌شناسی نوین. گویا استفاده از نمودار، جدول و فرمول‌بندیهای روشن و ریاضی‌وار که نیاز به بحث و فحص را کمتر می‌کنند، هنوز مورد پذیرش ایران‌شناسان روسیه قرار نگرفته است. در سنت زبان‌شناسی شوروی اکثریت بسیار زیاد آثار توصیفی در چارچوب یک الگوی انگارهٔ خاص تدوین می‌شد. این انگاره تلاش برای یافتن مابه‌ازای تک‌تک عناصر، واحدها و روابط دستوری موجود در زبان روسی در زبان مورد بررسی بود. آخرین اثر استاد روبینچیک نیز در همین چارچوب قرار دارد. کافی است یکی از دستورهای توصیفی و آموزشی زبان روسی را با این کتاب مقایسه کنیم تا متوجه شباهت فراوان در چارچوب کلی کار، تقسیم‌بندیها، عناصر زبانی و ... شویم. نمونهٔ فارسی

چنین بررسیهایی کتاب مبانی علمی دستورزبان فارسی نوشته احمد شفائی است (رک. شفائی ۱۳۶۳) که نقد روشنی نیز بر آن نوشته شده است (رک. سهیلی ۱۳۶۸).

دیگر آنکه با توجه به مثالها و فهرست منابع مثالها دیده می‌شود که پیکره زبانی مورد استفاده در این کتاب تقریباً همان پیکره‌ای است که در کتاب زبان فارسی معاصر (روبینچیک ۱۹۶۰) به‌کار گرفته شده است. آثار نویسندگانی همچون بزرگ علوی، هدایت، جمال‌زاده، نفیسی، نوشین تقریباً در تمام نوشته‌های نویسندگان کتاب بخش بسیار عمده پیکره زبانی را تشکیل می‌دهند. بی‌شک کشف قواعد یک زبان احتیاج به تماس زنده و روزآمد با سبکها و لایه‌های مختلف آن زبان دارد. ضمن آنکه تکیه بیش از حد بر یک پیکره ثابت در طول سالیان دست کم به عدم تشخیص صورتهای نادرست می‌انجامد که نمونه‌های آن بارها در این کتاب دیده می‌شود. صورتهایی مانند nomune (ص ۲۰)، na(e)yāvarid (ص ۲۱)، amrikā (ص ۶۸) در نمونه‌های آوازی و عجب آدم (ص ۱۲۹)، داد و ستاد (ص ۱۵۸) در نمونه‌های واژه‌ها و ترکیبات، اگر او را ببینید، درخواست مرا به اطلاع او برسانید (ص ۲۵۲)، ورزشکاران تجربه دیده مسابقه کنند (ص ۴۶۷) در نمونه‌های جملات از این دست‌اند. نکته مهم‌تر اینکه مؤلف از تحقیقاتی که در چهل سال گذشته، چه در ایران و چه در خارج از ایران، انجام گرفته تقریباً بی‌خبر است یا از آنها استفاده نکرده است.

اما جدا از بحثهای تخصصی آنچه در این کتاب مایه دلگرمی است و امید به احیای کانونهای ایران‌شناسی در خارج از کشور را تقویت می‌کند، جمله‌ای است که پشت صفحه عنوان آن نوشته شده: «این کتاب با همکاری سفارت جمهوری اسلامی ایران در فدراسیون روسیه منتشر شده است».

محسن شجاعی

کتابنامه

پسیکوف، لازار ساموئیلوویچ، ۱۳۸۰. لهجه تهرانی. ترجمه محسن شجاعی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی. سامعی، حسین، ۱۳۷۴. «تکیه فعل در زبان فارسی: بررسی مجدد»، نامه فرهنگستان، س ۱، ش ۴، زمستان ۱۳۷۴، ص ۲۱-۶.

سهیلی اصفهانی، ابوالقاسم، ۱۳۶۸. «مبانی علمی دستورزبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۶، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۱۷-۱۰۶.

شجاعی، محسن، ۱۳۷۱. «فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۹، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۷۱، ص ۸۶-۷۴.

شفائی، احمد، ۱۳۶۳. مبانی علمی دستورزبان فارسی. تهران، نوین.

طیب‌زاده، امید، ۱۳۸۰. «تحلیل وابسته‌های نحوی فعل در زبان فارسی براساس نظریه ظرفیت واژگانی»، مجله زبانشناسی، س ۱۶، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۰، ص ۷۶-۴۳.

وِرتیکوف، آکساندر، ۱۳۸۰. «برخی ساختهای نحوی قالبی شده در زبان فارسی»، ترجمه محسن شجاعی، مجله زبانشناسی، س ۱۶، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۰، ص ۷۷-۸۲.

Веретенников, 1994. А. А. Веретенников, "Об одной Грамматической инновации В современном персидском языке", *Вопросы языкознания*, 1994, No. 1, СТР. 134-139

Пейсиков, 1959. Л. С. Пейсиков, *Вопросы синтаксиса персидского языка*, Москва: Наука, 1959.

Поляков, 1988. К. И. Поляков, *Персидская фонетика: опыт системного исследования*, Москва: Наука, 1988.

Рубинчик, 1960. Ю. А. Рубинчик, *Современный персидский язык*, Москва: Наука, 1960.

مرکز نشر دانشگاهی منتشر کرده است:

نامرء لبرك باستان

مجله بین‌المللی مطالعات ایرانی

سال سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲

محل آذر بَرزین مهر/علی اشرف صادقی

دیدگاههای موبدان و شاهنشاهان ساسانی دربارهٔ ایرانشهر/تورج دریایی

افسانهٔ سفر مانی به چین بر پایهٔ فارسنامهٔ ابن بلخی و شرفنامهٔ نظامی/ابوالقاسم اسماعیل پور

ملاحظات در باب یادداشتهای شاهنامه/سجاد آیدنلو

دربارهٔ دستنویس اوستایی E1(F4)/فیروز کوتوال

قدمت اوستای کهن/پرودز اُکتور شروو

جنبه‌های سازمانی تولید برنز در اورارتو/راینهارد برنیک

ریشه‌شناسی چند واژهٔ کهن فارسی/محمد حسن دوست

سیمایی نواز دنیای هخامنشی/علیرضا شاپور شهبازی